

پریش و پاشخ

# باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه)

صد و چهل و سوم

# فهرست

جزوه صد و پنجاه و سوم - پرسش و پاسخ باگزیده‌هایی از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)

عنوان	صفحه
چطور می‌توانیم استقامت در راه داشته باشیم؟	۷
وضعیت تصوّف در دوره‌ی قبل از انقلاب را چگونه	
ارزیابی می‌کنید؟	۱۴
وضعیت تصوّف را در دوره‌ی بیست ساله‌ی انقلاب چگونه	
ارزیابی می‌کنید؟	۱۶
تصوّف در دوره‌ی معاصر چه استراتژی را دنبال می‌کند؟	۲۱
آیا چشم زدن و سحر و جادو وجود دارد؟	۲۴
تأثیر عدم تجلیل از بزرگان دینی بر دوام دولت‌ها	
چگونه است؟	۳۳
در زمان مرگ، آیا حضور معنوی بزرگان را احساس می‌کنیم؟	۴۰
آیا کنجکاوی خوب است؟	۴۱
لطفاً در خصوص مقدّس بودن کعبه و مبالغه در پرستش	

- ۴۲..... خانہ ی خدا توضیحاتی بفرمایید
- اینکہ می گویند: اگر نماز قبول بشود، تمام عبادات قبول می شود، صحیح است؟ و آیا دربارہ ی ذکر و یاد خدا ہم مصداق دارد؟
- ۴۵.....
- ۴۹..... تفاوت تظاهر با تجاہر در روزہ خواری چیست؟
- ۵۲..... **فہرست جزوات قبل**

با توجه به آنکه **حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)** پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن **۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲** تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، پرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و پرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

چطور می‌توانیم استقامت در راه داشته باشیم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

شاعران گاه اشعاری می‌گویند که ما در زندگی مان به آنها  
برخورد می‌کنیم چنانکه شاعری می‌گوید:

کنی چو طاعت من رد، من و ندامت و خجلت

برانیم گراز این در، درآیم از در دیگر

یا دیگری می‌گوید:

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر بر که افکنم و آن دل کجا برم

یا مولوی در دیوان شمس می‌گوید:

هله نومید نباشی که ترا یار براند

گرت امروز براند، نه که فردات بخواند

یا در مثنوی می‌گوید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد

بوالعجب من عاشق این هر دو ضد<sup>۲</sup>

البته ما اسمش را قهر می‌گذاریم و الا قهری نیست. در واقع

باید بگوییم عاشقم بر لطف و بر لطفش به جد. زندگی اجتماعی نیز

همین‌طور است. خداوند این روش‌ها را برای امتحان ما گذاشته،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۷/۱۱ ه. ش.

۲. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر اول، بیت ۱۵۷۹.

یک جا می‌فرماید این مؤمنین خیال می‌کنند، همین که بگویند ما مؤمن هستیم کافی است. خداوند می‌گوید: امتحان می‌کنم، لِيَمَّحَصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، برای اینکه اولاً مؤمنان را پاکیزه و خالص گرداند و بعد هم مشخص شود که چه کسی فرار می‌کند و چه کسی می‌ماند؟ هر که بماند و آنچه که ما اسمش را قهر می‌گذاریم تحمل کند و از همان قهر هم بهره‌ی معنوی ببرد، پیشتانز است.

یکی از صفات خاص مؤمنین استقامت در راه است، این هم زمانی امکان دارد که کسی می‌خواهد قدم در راه بگذارد و در سلوک وارد شود، اول باید تقریباً از زحمات راه آگاه باشد. امروزه راه‌های ظاهری غالباً امن و خوب و آسفالته است ولی در گذشته مثلاً از مشهد تا تهران گاهی یک ماه طول می‌کشید، خیلی سریع که می‌آمدند یک هفته، و الا یک ماه طول می‌کشید. چه سختی‌ها و چه ناراحتی‌ها به طور طبیعی در بین راه بود و همه هم می‌دانستند که این ناراحتی‌ها خواهد بود و حالا هیچکدام از آنها نیست.

در شرح حال مرحوم آقای سلطان‌علیشاه می‌نویسند (البته اخیراً دو کتاب از رساله‌ی رجوم و شهیدیه شرح حال ایشان تجدید چاپ شده ولی این قسمت در آن نیست) ایشان بعد از ملاقات حضرت آقای سعادت‌علیشاه، مجذوب ایشان شدند بعد به گناباد

برگشتند، در بیدخت طاقت نیاوردند، زمستان بود، به سمت اصفهان راه افتادند (بیدخت به اصفهان، اگر میانبر برونند یا به عبارتی مستقیم برونند خیلی نزدیک است. حالا معمولاً به مشهد و تهران می‌آیند و به اصفهان می‌روند ولی آن وقت‌ها راه مستقیم و میانبر را می‌رفتند نقشه را نگاه کنید این راه به صورت خط مستقیمی است که همه کویر است. کسی هم که در کویر قدم می‌زند نباید چهار قدم که رفت بگوید: این که کویر است، بلکه باید کویر را طی کند. باید گرما و سرما و ناراحتی‌هایی که این کویر دارد را طی کند).

ایشان در آن برف مرکوبی هم نداشتند، در حالی که در آن موقع سفر کردن با مرکوب هم مشکل بود. در این برف در نزدیکی اصفهان نمی‌دانم مورچه خورت یا کجا بوده، یکی از فقرای قدیمی‌تر، از فقرای متنعم که زندگی‌شان مرفه بوده، با کالسکه به زیارت آقای سعادت‌علیشاه به اصفهان می‌رفته که می‌بیند در بیابان طلبه‌ای در حالی که پایش در برف بوده قدم می‌زند و رو به اصفهان می‌رود، برف هم می‌بارید. آن فقیر کالسکه را نگه می‌دارد و می‌گوید: آقا کجا می‌روی، اصفهان می‌روی؟ ایشان می‌فرماید: بله اصفهان می‌روم. درویش می‌گوید: من هم اصفهان می‌روم، بیا بنشین برف اذیتت نکند. ایشان سوار کالسکه می‌شود؛



به قهوه‌خانه‌ای می‌رسند، می‌ایستند چای بخورند و استراحتی بکنند. قهوه‌چی و بقیه می‌گویند با این برفی که می‌بارد، از قبل هم باریده و نشسته، نمی‌شود شب به اصفهان رفت، نمی‌شود حرکت کرد، شب اینجا بخواهید و صبح بروید. آقای سلطان‌علیشاه که پای پیاده حرکت می‌کردند، می‌گویند: نه، برویم ولی صاحب کالسکه می‌گوید: نمی‌شود، هم اسب‌ها از بین می‌روند و هم کالسکه و هم خودمان. ایشان می‌گویند: من نمی‌توانم بایستم و پیاده در همان برف راه می‌افتند؛ صاحب کالسکه شب آنجا می‌ماند. همراه ایشان از آن درویشی بوده که بسیاری از امتحانات را داده و بسیاری از ناراحتی‌های جاده‌ی سلوک را دیده بود، بنابراین وی بر خودش مقداری تسلط داشته ولی ایشان اولی بوده و مصداق آن شعر بودند که:

عشق از اول سرکش و خونی بود

تا گریزد هر که بیرونی بود

در همان برف به سمت اصفهان راه می‌افتند. آن درویش که از درویش قدیمی بزرگوار بوده و اسمش یادم نیست اما نوشته‌اند، طلوع آفتاب خدمت آقای سعادت‌علیشاه می‌رسد، می‌بیند آن طلبه یک گوشه نشسته و مشرف شده (در همان لحظه‌ی ورود مشرف شده) و جزء فقراست.

این عشق از اوّل سرکش و خونی بود ولی بعد دیگر سرکشی عشق و یا سرکشی نفس در سالک اثر ندارد. همانطور که می بینیم زندگی ایشان سراسر موج است، بالا می آید و پایین می رود. ایشان در گناباد زندگی و گرفتاری های عجیبی داشتند که این گرفتاری ها موجب تربیت خود فقرا و درویش ها شده بود و موجب استقامت هایی که آنها داشتند شد.

یادم می آید زنی بود که مادر رضاعی حاج آقای نورنژاد بود (یعنی ایشان را شیر داده بود) بنابراین به ایشان و به من که دامادشان بودم محرم بود و اهل نوقاب بود. آتش عشقی که از اوّل سرکش و خونی بوده، از بیدخت به نوقاب هم رسیده بود. از بیدخت به نوقاب چند کیلومتر است. او می گفت دشمنان برای اینکه از درویشی برگردم نوار خمیر روی سرم گذاشتند، به قول او سربِ آب کرده، حالا سربِ آب کرده نه، روغنِ داغ، روغن جوش روی سرش ریختند ولی مع ذلک تکان نخورده بود. برای چه؟ برای اینکه حرارت درونش از حرارت آن بیشتر بود. حرارت درون همه جا را در بر می گیرد، به هر حال این استقامت و این کارها را کرده اند. این هم خداوند حالا چه موهبت و چه تفضّلی به ما گنابادی ها کرد (من خودم هم زاده ی آنجا هستم و گنابادی

هستم) این اشتیاق به وطن، این اشتیاق همه را جمع کرد و گنابادی را که اصلاً نامی نداشت در همه‌ی دنیا و در همه‌ی کتاب‌های فرهنگی که در دنیا نوشته می‌شود نامور کرد. البته هر چه این اهمیت بیشتر می‌شود وظیفه‌ی ما درویش‌های فعلی سنگین‌تر می‌گردد. آنچه آنها فداکاری کردند و به این روز رسیدند ما باید حفظ کنیم. ظاهراً ساختمانی را در وسط کویر گناباد ساختند، این ساختمان وقتی قوی باشد، هر چه طوفان بیاید به آن ضرری نمی‌زند، حتی طوفانی مثل سونامی که با موج می‌آید، اگر بنا مستحکم باشد بعد که آن موج رد شد، دو مرتبه آن بنا بهتر از قدیم جلوه می‌کند برای اینکه با این موج شسته شده و پابرجاست. بنابراین هیچ نگرانی از چیزی نداشته باشید. یک مثلی هم هست در اصطلاح فارسی می‌گویند: تف سر بالا یعنی هرکسی این‌طور تف کند، تف به ریش خودش زده است. حالا این مواردی را هم که ما می‌بینیم اینها را به منزله‌ی تف سر بالای دشمنان بگیرید ولی مسلماً هم خودشان و هم ما خواهیم دانست که این تف به سمت ما نیست. خداوند یک زرهی به ما داده و می‌دهد که اینها اثر نکند البته به شرط اینکه ما خودمان این زره را بپوشیم. این

زره ایمان است یعنی با قدرت به اعتقاد و ایمانی که داریم پایبند باشیم. خداوند یک جا می گوید: وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا<sup>۱</sup>، البته در جای دیگری می فرماید که با توکل زانوی اشتر بنند یعنی آن کار را بکند و توکل هم بکند. کسی که بر خدا توکل کند، خداوند متصدی کارهایش می شود. کارهایش را آن طور درست می کند که خودش انگشت به دهان و حیران بماند. بنابراین هیچ نگرانی از اوضاع نداشته باشید. مثل اینکه کسی سرما می خورد، چهارتا عطسه می کند، تب می کند یک کمی ناراحت می شود، دنیا که به پایان نرسیده! پس فردا این شخص خوب می شود؛ قوی تر از سابق. با آن ویروس زکام درمی افتد ویروس را از میدان به در می کند. ان شاء الله خداوند به ما نیروی معنوی خودش را بدهد؛ از آن نیرویی که فرمود:

قَوّتِ جبرئیل از مطبخ نبود

ببود از الطاف آن ربّ ودود<sup>۲</sup>

خدا از همان الطاف ربّ ودود به ما نیرو بدهد.

۱. سوره طلاق، آیه ۳: و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است. خدا کار خود را به اجرا می رساند و هر چیز را اندازه ای قرار داده است.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۶.

## وضعیت تصوف در دوره‌ی قبل از انقلاب را چگونه ارزیابی می‌کنید؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سؤال خیلی کلی است ولی به نظر می‌رسد که منظور از آن، بخصوص در داخل ایران و بالاخص سلسله‌ی نعمت‌الله‌ی گنابادی باشد و الا بطور کلی نمی‌شود بحث کرد. البته اخیراً، شاید از زمان بعد از جنگ دوّم جهانی، مردم به مسأله‌ی تصوف و عرفان علاقه‌مندی بیشتری نشان داده‌اند. بطوری که می‌گویند اکنون پانصد کلاس درس راجع به مولوی در آمریکا دایر است.

اما در داخله‌ی ایران با توجه به اینکه درویشی، عرفان متوجه تربیت همه‌ی مردم و افراد است و در واقع توجه به این فرمایش پیغمبر اکرم دارد که فرمود: *بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ*، بنابراین تغییرات اجتماعی در وضع آن تغییر نمی‌دهد، جز آنکه مربوط به وضعیت زمان باشد ولی اساس، همان تربیت افراد است که وقتی تربیت بشوند فعالیت‌هایشان را بنابر تشخیص خودشان انجام می‌دهند. بنابراین قبل از انقلاب با توجه به اینکه حکومت وقت کاری نداشت و کمتر مزاحمت فراهم می‌کرد، مردم امکان توجه داشتند ولی از سوی دیگر امکانات بررسی کمتری را در اختیار داشتند. از این رو خود درویش‌ها هیچ نوع نگرانی و گرفتاری

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۳/۱۵ ه. ش.

خاصی نداشتند مگر در بعضی موارد که گرفتاریهای عارضی پیدا می‌شد. مثلاً به خاطر دارم چند دهه قبل در بروجرد واعظی به منبر رفته و در تمام صحبت‌هایش از درویشی بد گفته بود. از این رو بعضی از فقرا خدمت مرحوم پدرم نامه نوشتند و خواهش کردند که اقدامی در این باره شود و آن شخص را تعقیب قانونی کنند. ایشان نظر مخلص را پرسیدند و آن را پسندیدند به این شرح که به آنان دستور دادند که شما به کار خودتان مشغول باشید و به انجام دستورات مکلفه‌ی مذهبی بپردازید و دقت کنید اگر انتقاداتی که آن شخص می‌کند وارد است خود را اصلاح کنید و اگر وارد نیست به تدریج، یقین بدانید که مردم متوجه می‌شوند و جبران گذشته را خواهند کرد. در غیر این صورت اگر فشاری بر آن شخص وارد شود بیشتر مورد توجه مردم قرار خواهد گرفت. بنابراین می‌توان گفت وضعیت خاصی در دوران قبل از انقلاب بود. البته کتب و مسائل مورد بحث و بررسی هم فراوان موجود بود ولی روی هم رفته از این حیث اشکالی برای تصوّف، برای رشته‌ی ما، فراهم نمی‌شد.

## وضعیت تصوف را در دوره‌ی بیت سالی انقلاب چگونه ارزیابی می‌کنید؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

با توجه به اینکه اولین شرط و تعهدی که درویش موظف به آن است تعهد به رعایت احکام شرع است، بنابراین از اول هم فقرا یعنی درویش‌ها، علاقه‌مند بوده‌اند که حکومت، حکومت اسلامی باشد. بنابراین انقلابی که به عنوان انقلاب اسلامی تعریف و نام برده می‌شود، این انقلاب مورد علاقه و آرزوی مسلمانان و از جمله فقرا بود و همه توقع داشتند که تمام احکام اسلامی در آن رعایت شود ولی متأسفانه این آرزوها کاملاً برآورده نشد و مهم‌ترین اصلی که مردم توقع داشتند و هنوز هم متوقع هستند این است که یک زندگی مسالمت‌آمیز برای تمام افراد ایرانی و لاقل مسلمان در داخل یک کشور فراهم شود. فقرا امیدوار بودند با توجه به روشن بینی مرحوم آیت‌الله خمینی و اینکه ایشان علاقه‌مند به تقریب بین مذاهب اسلامی بودند، لاقل در داخله‌ی شیعه، اختلاف و تفرقه نیندازند و یا تفرقه‌ها و اختلافات ایجاد شده را دامن نزنند ولی متأسفانه دست‌هایی در داخله وجود داشت که بنا به انگیزه‌ی تعصبات خاصی که تلقین می‌شد این اختلافات را بیشتر دامن می‌زدند بطوریکه جدایی بین درویش و غیردرویش، صوفی و

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۳/۱۵ ه. ش.

غیرصوفی را زیاد می‌کردند.

از طرفی با توجّه به اینکه رهبر انقلاب به عرفان توجّه کاملی داشت و حتی از تفاسیر مشهوری که ذکر می‌فرمود، تفسیر *بیان السعادة*، تألیف جدّ نگارنده، مرحوم آقای سلطان‌علیشاه بود و همچنین مرحوم مطهری در کتاب‌های خودش از تصوّف و درویشی تعریف می‌کرد، بنابراین نمی‌شد که بگویند عرفان بد است. از این رو نقشه‌ی ادیبانه‌ای کشیدند مبنی بر اینکه گفتند عرفان از تصوّف جداست. عرفان خوب است ولی تصوّف بد است و حال آنکه به معنای عرفان توجّه نکردند؛ در این زمینه من مقاله‌ای نوشته‌ام که چاپ شده است. تصوّف راه تکامل عرفان است. چون عرفان امر مطلق نیست و درجات دارد و هر سالکی به اندازه‌ی خود این درجات را طی می‌کند. این راه رفتن و جلو رفتن همان چیزی است که در تصوّف آن را سلوک می‌نامند. این راه هم، راه تصوّف است. بنابراین بعد از انقلاب از این جهت مشکلاتی ایجاد شد.

مسأله‌ی دیگر بعضی حسادت‌ها است که عملاً دیده شده است، از اینکه مردم توجّه به عرفان و تصوّف داشته و پیشوایان تصوّف و عرفان را محترم می‌دانند، دیگران دچار حسادت‌هایی می‌شوند و حال آنکه حسادت آنقدر مضرّ و خطرناک است که



خداوند در سوره‌ی فلق خطاب به پیامبر می‌فرماید که از شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ<sup>۱</sup> به خدا پناه ببرد.

مسأله‌ی دیگر که در تاریخ ایران هم دیده می‌شود این است که به محض اینکه انقلاب با تغییراتی ایجاد می‌شد، اختلافات محلی را هر یک از طرفین سعی می‌کند به یکی متصل کند و اختلافات خود را تبدیل به یک اختلاف ایدئولوژی یا یک اختلاف ملی نماید؛ کمااینکه بعد از جریان مشروطه در ایران گروه‌های مختلف مشروطه و مستبد پیدا شدند و چه بسا افراد مشروطه خواهی که اصلاً معنی مشروطه را نمی‌دانستند و یا چه بسا افراد مستبد که معنی استبداد را نمی‌دانستند ولی اگر از مشروطه خواه می‌پرسیدیم که تو علاقه مندی که هر چه بگویی انجام شود و رأی مردم ملاک است یا علاقه مندی که هر چه دستور شاه باشد عمل شود؟ ممکن بود که بگویند دستور شاه واجب‌تر است؛ و بالعکس چه بسا به یک مستبد می‌گفتیم و می‌پرسیدیم آیا تو حاضری که هر چه تصمیمات مردم باشد اجرا کنند، یا هر چه شاه بگوید باید اجرا شود؟ ممکن بود او جواب بدهد که: نه، تصمیمات مردم مهم‌تر است. منظور اینکه خیلی از اشخاص و افراد بودند (البته نه همه) که بدون توجّه به معنای کلمه، خود را

---

۱. سوره فلق، آیه ۵.

مشروطه خواه یا مستبد تلقی می کردند. این امر هم موجب شد که بسیاری جاها اختلافات، عمیق تر گردید.

چه بسا اشخاصی مثلاً در خود گناباد که در دو قدمی بیدخت بودند، اینقدر زحمت نمی کشیدند برونند بیدخت و ببینند اینها چه می گویند و آن واعظی که به اصطلاح پا منبری پدرش بوده و پدرش در بیدخت منبر می رفته و بارها سخنان موافق او را شنیده است، مع ذلک به احتمال قوی با علم و عامداً تهمت هشت امامی بودن بر ما می زند و حال آنکه مردم توجّه ندارند بر فرض هشت امامی بودن، اگر آن چهار امام دیگر را تو قبول داری و قدرت داری بقبولان. حال آنکه اصولاً بر طبق روایات معتبر شیعه و تاریخ تشیع، هشت امامی وجود ندارد و فرموده اند هر که به امامت حضرت رضا معتقد باشد به دوازده امام معتقد است.

متأسفانه دستگاه‌های حکومتی هم غالباً تحت تأثیر این تعصبات بوده و بلکه تحت نفوذ و سیطره‌ی این تعصبات، مزاحمت‌های فراوانی ایجاد کرده اند که این امر به آبروی جمهوری اسلامی چه در خارج و چه در داخل مملکت لطمه زده است. حکومت از لحاظ معنویت و واقعیت باید به همه‌ی افراد ایرانی و همه‌ی عقاید، مادامی که لطمه به مملکت نزده اند امنیت بدهد که آزادانه صحبت کنند ولی متأسفانه در بعضی جاها حتی برخلاف

سیاست، به دلیل تعصبات یکی دو نفر روحانی‌نما، عده‌ی زیادی را در خارج و داخل مملکت نگران و ناراحت می‌کنند. البتّه بحمدالله اخیراً خیلی وضع بهتر شده است و صبر و حوصله و حلم درویش‌ها موجب شده که بسیاری مسائل را مردم بفهمند و متوجه شوند. امیدواریم که در داخل مملکت اسلامی نیز محیط گرم و آرامی فراهم گردد.

## تصوف در دوره‌ی معاصر چه استراتژی را دنبال می‌کند؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

لغت استراتژی به معنایی که متداول شده است در مورد یک فعالیت گروهی، دسته جمعی و حزبی و بخصوص در مسائل اجتماعی بکار می‌رود. اما بنابر آنچه در بیانیه‌ی هفتم رمضان ۱۴۱۷ یعنی دی ماه ۱۳۷۵ بیان کرده‌ام، درویشی در قلمرو امور اجتماعی و در قلمرو سیاسی نظری ندارد و اعمال نظر نمی‌کند ولی توصیه می‌کند که درویش‌ها در اتخاذ روش سیاسی و اجتماعی آزاد هستند و می‌توانند مانند همه‌ی شهروندان فعالیت اجتماعی و سیاسی بکنند و فقط توصیه‌ای که می‌شود این است که با خلوص نیت و محضاً لله مسیری را که به نظر خودشان از لحاظ اجتماعی صحیح به نظر می‌رسد، آن را دنبال کنند. فعالیت‌های هراسانی را در آنجا ذکر کرده‌ایم که یا در مسائل شریعتی است که از آقایان علما باید پرسند و یا جزء مسائل طریقتی است که به مجازین طریقت مراجعه می‌کنند و یک قلمرویی هم هست که خداوند وابسته به تفکر و تعقل خود افراد گذاشته است. در این قلمرو درویش‌ها آزاد هستند. بنابراین ممکن است درویش‌ها در گروه‌های مختلف اجتماعی با دیدهای مختلف حضور داشته باشند ولی در عین حال

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۳/۱۵ ه. ش.

مسأله‌ی وظیفه‌ی درویشی خود را فراموش نمی‌کنند. درویشی برای تکمیل و اتمام محاسن اخلاقی است همان طوری که پیغمبر فرمود: *بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ*، بنابراین وقتی که یک درویش با خلوص نیت بررسی کرد و در امور اجتماعی تشخیصی داد، آن تشخیص را می‌تواند اجرا کند ولی این ربطی به درویشی ندارد. بنابراین عمل یک درویش ملاک نظر درویشی حساب نمی‌شود.

در این زمینه در کتاب *پندصالح* به استناد فرمایشات ائمه توصیه شده که مؤمن باید با آگاهی و دانایی مسائل را بررسی کند. مؤمن چون باهوش و زیرک است باید توجه کند که گول نخورد و دچار اشتباه نشود ولی در امور سیاسی هر تصمیمی بگیرد مجاز است و به همین جهت از لحاظ درویشی چون آنچه من بگویم به منزله‌ی دستور درویشی تلقی می‌شود و من به منزله‌ی رهبر و پیشوای درویشی، آنچه بگویم وظیفه‌ی درویش خواهد شد، بنابراین گفته‌ام که در مسائل سیاسی اظهارنظری نخواهم کرد و از من چیزی نپرسید و حتی در این موارد، مشورت هم با من نکنید. درویش‌ها خودشان آزادند با خلوص نیت و با مشورت با اشخاص وارد و غالباً با دوستان درویش خودشان بررسی کنند و تصمیم بگیرند. حتی در مورد انتخابات شهرستان و محلّ تولّد خودم بعضی‌ها سؤال کردند که از میان کاندیداها چه کسی را

انتخاب کنیم. من گفتم دخالت در این مسائل نمی‌کنم ولی توصیه‌ای که به شما می‌کنم این است که با خلوص نیت و با مشورت با یکدیگر همه با هم بنشینید و نظریات خود را بگویید و بحث کنید تا بالاخره به یک نظر مشترک برسید. اگر همه به یک نظر مشترک رسیدید، آن نظریه را اجرا کنید. چرا که مسلماً بنا به فرمایش: **يُدُّ اللّٰهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ**<sup>۱</sup>، دست خدا با شما همراه خواهد بود.

اصولاً تمام فِرَقِ اسلامی و اسلام از تفرّق و تشّتت مسلمین لطمه دیده است و نفوذ بیگانه یا استعمار و استکبار از این طریق بوده است یعنی از طریق ایجاد اختلاف و تفرقه و نیز استفاده از اختلافات موجود و اختلافاتی که ایجاد می‌شود. بنابراین مسلمین و به طریق اولی درویش‌ها و شیعه‌ها باید با هم متحد باشند و با هم فکر کنند و تصمیم واحد بگیرند.

---

۱. نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، سید رضی، مؤسسه دارالهجرة، خطبه ۱۲۷، ص ۱۸۴.

## آیا چشم زدن و سحر و جادو وجود دارد؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

چشم زدن از قدیم نمونه‌هایی داشته و در تاریخ هم بوده است. حتی گفتند که فلان کس پیغمبر را چشم زده است. در عرب اینطور اشخاص زیاد بودند مثل اینکه نژادها فرق می‌کند. در داستان‌های اروپایی نشنیده‌ام ولی در عرب‌ها و ایرانی‌ها کلاً مشرق، خیلی هست. نگاه شرقی‌ها اینطوری است؟ نمی‌دانم. من جمله به پیغمبر گفتند کسی می‌خواهد چشم بزند. سوره‌های قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ<sup>۲</sup> و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ<sup>۳</sup> نازل شد بعد پیغمبر خواند و به چشم او فوت کرد و او کور شد. در واقع وقتی نور به یک جایی می‌تابد و ذره‌بینی جلوی نور خورشید می‌گیرید که نور را منعکس و متمرکز در یک نقطه می‌کند آن نقطه را می‌سوزاند. عدسی چشم هم مثل ذره‌بین است من نمی‌گویم همه‌اش این است ولی با شباهت‌هایی که آدم پیدا می‌کند شاید مسأله حل شود.

جلوی این ذره‌بین که نور خورشید را می‌تاباند نور به آن طرف برمی‌گردد، به یک چراغی که الان اینجا نور می‌رسد، وقتی آینه‌ی بزرگی بگذارید دیگر نمی‌گذارد نور به خود چراغ برسد

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۷/۱۷. ش.

۲. سوره فلق، آیه ۱.

۳. سوره ناس، آیه ۱.

برمی‌گرداند. شاید این دعا و دستوری که خدا به پیغمبر داد برای این است که نظر را برگرداند.

در گناباد هم شخصی خیلی به شورچشمی مشهور بود (که مرحوم شده است). باز هم در جامعه افرادی به اینکه چشمشان شور است شهرت دارند. اصلاً چشم شور در ادبیات ما هست. در ادبیات غیر ایرانی ندیدم. بعضی آنقدر چشم شور دارند که چیز ندیده بخصوص دشمن را چشم می‌زنند. اصلاً در خود عرب آنها که می‌خواستند پیغمبر را چشم بزنند دشمن بودند. دشمن، این کار را می‌کرد.

جوکی است از این طنزبازان که در عرب مشهور است. اشعث طماع را دیدند در خیابان می‌رود دامن را بالا گرفته. گفت این کار را کردم که اگر یک وقت پرنده‌ای که می‌پرد بخواهد تخم کند، تخم او اینجا بیفتد و من آن را املت کنم و بخورم. این تمام شد. شب نشسته بود غذایی می‌خورد کسی در زد، گفت: کیست؟ گفت: فلان کس، همسایه‌ی شما. گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: از آن املتی که درست کردی، یک کمی بدهید. این حرف اشعث در ادبیات مانده است. حالا گاهی آرزوی ما را هم چشم می‌زنند. چون مردم بوی آرزوی ما را هم می‌شنوند. صحبت به شوخی و طنز ۱۲۱ سال عمرم، همان را هم نظر زدند.



منظور این است اصولاً خیلی مسایل در دنیا هست که ما هنوز نمی‌دانیم. جهل علمی ما، از اطلاعات ما خیلی بیشتر است. داستانی را گفته‌ام که دنباله‌ی آن عبارت عالمانه و عارفانه‌ای دارد. می‌گویند در اصفهان زمان شاه عباس، منبری درست کرده بودند چهل پله؛ حالا چهل نه، یک کلاغ چهل کلاغ حساب کنید، ده پله بود. منبرهای معمولی سه پله است. شیخ بهایی البته همیشه منبر نمی‌رفت، دانشمند مشهوری بود به مناسبت‌هایی که منبر می‌رفت، پله‌ی بالای منبر می‌رفت. چون رسم بود که هر کسی، هر واعظی و روضه‌خوانی بر حسب شأن خود بالای پله‌ها می‌رفت. مدّاح‌ها پله‌ی اوّل می‌نشینند، یکی پله‌ی دوّم و یکی سوّم. خودشان متفاوت می‌نشینند. شیخ بهایی آن بالا می‌رفت. یک مرتبه یکی به او اعتراض کرد که آقای شیخ بهایی تو چرا چهل پله بالا رفتی؟ به اندازه‌ی علم خودت بالا برو. شیخ بهایی گفت: من به اندازه‌ی علم خودم بالا می‌روم، اگر بخواهم به اندازه‌ی جهلم بالا بروم باید به آسمان برسم. این حرف بزرگی است و هر حرفی را داستانش را بدانید بهتر درک می‌کنید. خیلی مسایل هست ما نفهمیدیم.

یک وقت رسم بود (شاید بین خیلی‌ها این رسم هنوز باشد) که چیزی را که نمی‌فهمند می‌گویند نیست. نمی‌فهمند چرا چشم

زدن (که می‌گویند چشم شور است) این اثر را دارد، می‌گویند: چنین چیزی نیست. حال آنکه عبارت بسیار عارفانه و عالمانه‌ای ابن سینا در این مورد گفته است، می‌گوید: هر چه شنیدی فَذَرُهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ یعنی جزء ممکن‌ها قرار بده. بگو ممکن است ولی تکیه بر آن نکن، مگر وقتی بر تو ثابت شد. برای اینکه خیلی چیزها که امروز بر ما ثابت نیست یک روزی بر ما ثابت خواهد شد. همین داستان‌های جن و پری و دیو و... آنقدر که در آن روزی که این داستان‌ها شایع شد عجیب و غریب به نظر می‌رسید امروز عجیب به نظر نمی‌رسد.

بشر کمی پیش رفته و چیزهای جدیدی کشف کرده البته سحر و جادو در این عالم مادی که ما هستیم بحث می‌شود و در این عالم هم هیچ چیزی بی‌علت نمی‌شود. هر چیزی جهتی و علتی دارد. بطوری که یکی از دانشمندان اروپایی می‌گوید: اگر قانون علت و معلول یعنی هر چیزی جهتی دارد را لغو کنیم اصلاً پایه‌ی همه‌ی علوم به هم می‌خورد و باید همه را دور بریزیم ولی هنوز این صدا در بلندگوی همه‌ی دنیا نیامده و نوشته‌ی آن مرگ‌بش خشک نشده بود که فیزیک کوانتم گفت: نه؛ دیدند الکترون‌ها که دور هسته در اتم می‌گردد خیلی اوقات الکترون‌ها معلوم نیست از این طرف می‌روند یا از آن طرف. هر کدام از یک

طرف می‌روند ولی علت و معلولی ندارد. این بحث که خیلی علمی و فلسفی است را کنار می‌گذاریم ولی می‌بینیم از لحاظ استدلال معنی ندارد.

سحر و جادو یعنی چه؟ چشم فلان کس شور است؟ نه ولی عملاً می‌بینیم هست و این چیزها که ما می‌گوییم مثلاً بعضی می‌گویند، بخت ما بسته است، اینها درست نیست؟ ولی چشم شوری و جادو را عملاً می‌بینیم که هست (نه اینکه جاری و متداول باشد). فرض کنید خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی وجود دارد منتها خیلی کم اتفاق می‌افتد. حالا چرا اینطوری است؟ معلوم نیست. یکی مسلماً در اثر نگاه و چشم است که خیلی مؤثر است عملاً دیده‌ایم و دیگری نیت شخص است که مؤثر است. نیت خیر یا نیت شر داشته باشد. اینها هست. بنابراین رفت و آمد با کسانی که نیت خیر دارند خیلی خوب است و مسلماً چشم آنها شور نیست.

در مورد سحر و جادو در قرآن آیاتی هست که در شهر بابل قدیم هاروت و ماروت دو فرشته بودند که داستان اینها در تورات هم هست. البته چند تا داستان هست که بین تورات و قرآن مشترک است ولی تورات درست عکس آن را می‌گوید. ما می‌گوییم بلعم باعور از آنهایی بود که دعایش مستجاب بود می‌گوییم سقوط کرد و شیطانی شد. یهود می‌گوید: نه، هر چه کردند که بلعم باعور را

گمراه کنند نتوانستند. از بزرگان بود. یکی داستان حضرت داوود بود و بت سبع، مادر سلیمان، که آن هم در قرآن و تورات متفاوت است. یکی هم داستان هاروت و ماروت است که در اسلام می‌گویند اینها دو فرشته بودند و به زمین آمدند و باطل السحر را یاد می‌دادند. ساحرهایی بودند که بین زن و شوهرها اختلاف می‌انداختند، اینها باطل السحر را یاد می‌دادند. تورات اینطور نمی‌گوید، می‌گوید: وقتی خداوند به بشر خیلی محبت کرد و برای آنها راه نجاتی آفرید بعضی فرشتگان من جمله این دو فرشته گله‌مندی کردند که ما چکاره‌ایم؟ بشر این کارها را می‌کند ولی ما جز دعا و نماز کاری نداریم. خداوند گفت: خاصیتی در بشر هست که روح و جسم، دو چیز متضاد را با هم قاطی کردیم، اگر در شما هم بود معلوم نبود چه بودید؟ گفتند: نخیر ما همیشه خوب هستیم و خوب خواهیم بود. خداوند برای امتحان، اینها را به بابل و به خدمت آدمی فرستاد. دنباله‌ی مفصلی دارد و اینها گول خوردند و گناه کردند. خدا گفت: دیدید من گفتم. بنابراین این بشری که گناهی نکند خیلی ارزش دارد، شما که فرشته‌اید نتوانستید و حالا باید مجازات شوید، مجازات دنیا می‌خواهید یا مجازات عقبی؟ گفتند نه، ما مجازات دنیا می‌خواهیم برای اینکه وقتی برمی‌گردیم شرمنده‌ی همکاران خود نباشیم. خداوند هم اینها را

سرنگون از چاهی آویزان کرد تا روز قیامت. اینها اینطوری خواهند بود.

در اینجا نشان می‌دهد که اثری در سحر و جادو هست. (البته این اثر را خیلی بزرگ کرده‌اند) و داستان‌های زیادی از سحر و جادو در *الف لیلة* آمده است. برای اینکه سحر و جادو در انسان اثر نکند باید خودش سحر و جادو نکند که در دیگران اثر کند. اگر بلد هم باشد، نکند. زیرا سحر و جادوی دیگران هم در او اثر می‌کند.

به این دلیل آنهایی که نمی‌توانند علتی برای سحر و جادو پیدا کنند آیا بگویند: نیست؟ نه! ولی خیلی کم هست. نه اینکه شما صبحانه که می‌خورید، بگویید سحر و جادو شده. سحر و جادو از نوع جن و دیو است. می‌گویند: جن اگر یک بسم‌الله بگوید فرار می‌کند، سحر و جادو هم همین است. اگر چیزی بگویید سحر و جادو باطل می‌شود. این دعایی که در موقع خواب بعضی‌ها می‌خوانند عیب ندارد، *تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَتَحَفَّظْتُ بِذِي الْعِزَّةِ وَالْجَبْرُوتِ وَتَحَصَّنْتُ بِذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ*، خودم را در پناه حصار گرداننده‌ی ملک و ملکوت گذاشتم و به حفظ او سپردم. با توجه به معنای آن هر وقت بخوانید شما را در حصار قرار می‌دهد که از سحر و جادو دور باشید. سعی نکنید هر چیزی را به سحر و

جادو وصل کنید. مثلاً شخصی تمام مقدمات را فراهم کرده که در اداره، کاره‌ای شود. فردا صبح می‌بیند همه به هم خورده و نشده، سحر و جادو نیست خیلی هم طبیعی است. منتها انسان برای اینکه خودش را تبرئه کند (و نمی‌خواهد فکر کند و علت را پیدا کند و بعد هم که علت را پیدا کرد با تحمّل زحمت آن علت را حل کند) یکسره می‌گوید: این سحر و جادو است.

در قرآن نمونه‌های دیگری از سحر و جادو به یاد نمی‌آید جز همین یک آیه‌ای که در سوره‌ی بقره هست؛ چون مردم عادت داشتند که هر چیزیک قدری غیرطبیعی را به سحر و جادو تعبیر می‌کردند، معجزه‌ی پیغمبران را هم خیلی‌ها می‌گفتند سحر و جادو است. داستان موسی در قرآن آمده که دشمنان می‌گفتند موسی ساحر است. ساحر است و ما سحر عظیمی داریم. بنابراین سحر و جادو وجود دارد ولی به ما هیچ لطمه‌ای نمی‌زند زیرا اولاً اجازه ندارد به بشر لطمه بزند، مگر در موارد خاص. ثانیاً حضرت رضا علیه السلام به ما گفت: *وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي*، این هم برای شیعه هست.

به علاوه، در همین هوایی که هستید چقدر امواج هست؟ یک رادیوی خیلی قوی داشته باشید، می‌پچانید صدای پاریس را می‌شنوید، یک خرده می‌پچانید صدای لندن را می‌شنوید یعنی با

هوایما نیم ساعت راه است. یک خرده بیچانید صدای واشنگتن را می‌شنوید که با هوایما ده ساعت راه است؛ به این سرعت صدای آنها را می‌شنوید الان همه‌ی این امواج در هوا هست. ما الان در روی موج‌ها مثل کسی که در دریا شنا می‌کند، داریم شنا می‌کنیم، هیچ لطمه‌ای به ما نمی‌زند. چشم زدن و سحر و جادو هم یک موجی است، یک فشار الکتریکی است، مثل موج است، به ما صدمه نمی‌زند.

## تأثیر عدم تجلیل از بزرگان دینی بر دوام دولت؛ چگونه است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مثلی هست می گوید مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ، کسی که از مخلوق تشکر نکرد از خالق هم تشکر نمی کند یعنی الزام است اگر در روابط اجتماعی موجبی برای تشکر از بندگان خدا پیدا شد، حتماً باید تشکر کند، یادتان نرود!

به قول آقای باستانی پاریزی (که مقاله ای نوشت و در دو شماره ی مجموعه ی *عرفان / ایران* چاپ شد) وقتی مورّخین، تاریخ نویسان، جامعه شناسان می خواهند علّت حمله ی مغول را بنویسند می گویند چنگیزخان چهل نفر را به عنوان سفیر فرستاد که بیایند با رجال ایران صحبت کنند، آمدند و (حالا چه شد نمی دانم، نوشتند) خوارزمشاه همه ی آنها را کشت. می گویند علّت، آن است ولی من می گویم (یعنی باستانی می گوید) علّت اصلی، شهادت حضرت مشتاق علیشاه در کرمان بود. به خصوص که حضرت مظفرعلیشاه اسمشان محمدتقی بود. فیلسوف و حکیم بود طبابت هم می کردند، فقیه بود و مجتهد، در مسجد که می رفت صدر مجلس می نشست. خیلی با درویش ها بد بود

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، عصر یک شنبه، تاریخ سوم ذی قعدة ۱۴۲۹ ه. ق. مطابق با ۱۳۸۷/۸/۱۲ ه. ش.



که مشهور بود. روزی حاج آقای از مگه آمده و مهمانی داده بود. آقا تقی حکیم یعنی مظفرعلیشاه را به مهمانی دعوت می‌کند. آقای مشتاق‌علیشاه را هم (که از لحاظ اجتماعی کاره‌ای نبود) یا دعوت می‌کند یا خودشان بی دعوت می‌آیند. سر سفره اتفاقاً آقای مظفرعلیشاه روبه روی حضرت مشتاق‌علیشاه می‌نشیند (به ایشان مشتاق تارزن می‌گفتند) آقای مظفرعلیشاه خیلی ناراحت می‌شوند، غذا که می‌آورند دست نمی‌برد. صاحبخانه ناراحت می‌شود می‌گوید موضوع چیست؟ اشاره‌ای با سر به مشتاق‌علیشاه می‌کند. بعد مشتاق‌علیشاه می‌فرماید: آقا تقی (یا یک چنین عبارتی) اگر بودن من مانع است، من رفتم خداحافظ. پا می‌شود و همینطور می‌رود. آقا تقی حکیم با ناراحتی (حالا چطور شد...) پا می‌شود دنبالش می‌دود، تا به ایشان می‌رسد. با هم می‌روند یک گوشه‌ی قبرستان می‌نشینند، یک قدری صحبت می‌کنند، حرف می‌زنند یا نمی‌زنند، نمی‌دانم. همان جا مظفرعلیشاه منقلب می‌شود. بعد که می‌آید خانمی کاری با ایشان داشته صدا می‌زند و می‌گوید: آقا تقی حکیم... ایشان می‌گویند: آن آقا تقی حکیم مُرد! آن وقت ایشان آنقدر مشتاق مشتاق می‌شوند که دیوان اشعارشان به نام *دیوان مشتاق* مشهور است. از

این تاریخ به بعد شعر می‌گویند؛ مثل مولوی که اشعارش، غزلیاتش را به نام *دیوان شمس* می‌کند. بعد داستانش مفصل است که حضرت مشتاق را می‌گیرند و سنگسارش می‌کنند. در هنگام اجرای حکم، مشتاق می‌گویند که چشم‌های مرا ببندید، می‌بینیم این چشم‌هایی که نگاه می‌کنند از آنها خرمن خواهند زد؛ که بعد اقامه محمدخان قاجار آمد و از سرها و چشم‌ها خرمن درست کرد.

آقای دکتر پاریزی می‌گوید: به نظر من آن به جای خودش و خوارزمشاه، شیخ مجدالدین بغدادی شیخ مقدّر و در واقع جانشین شیخ نجم‌الدین کبری را روی توهم و سوءظن کشت. البته بعد یک شب خدمت شیخ نجم‌الدین آمد، یک گونی پراز پول، طلا و یک شمشیر آورد. گفت: من با شیخ مجدالدین که شما جای پدرش هستید چنین کاری کردم، اگر دیه قبول می‌کنید این دیه اش. اگر هم می‌خواهید قصاص کنید، این شمشیر و این هم گردن من. شیخ نجم‌الدین می‌فرمایند: در مورد خون فرزندم مجدالدین دیه که قبول نمی‌کنم، باید قصاص باشد. قصاص خون او هم، خون تو تنها نیست، خون تو و خون من و خون همه‌ی شهرهای دیگر است... که بعد مغول می‌ریزند و خود شیخ هم شهید می‌شوند. البته مغول‌ها با همه‌ی مغول بودن این رسم را داشتند که هر

جایی می‌رفتند به سربازها می‌گفتند بزرگان دینی را نکشید. اینجا هم هر چه کردند که شیخ نجم‌الدین بیرون بیاید تا حفظ شود، شیخ قبول نکرد. بعد که ریختند شیخ نجم‌الدین پاره‌آجر در دامنش گرفته، به سر سربازها می‌زد، سربازی دید، شمشیر برداشت حضرت را شهید کرد که خون شاه، خون ایشان و همه‌ی اینها...

از این دو سه داستان و همچنین نظریه‌ی آقای دکتر باستانی، این نتیجه‌ی فردی و اجتماعی را می‌گیریم که وقتی فردی یا انسانی یا جامعه‌ای از خدمتگزارانش تجلیل و تشکر نکند، بلکه به عکس عمل کند در این صورت خداوند آنجا نه به آن درجه... ولی به هر حال همین وضعی می‌شود که ما می‌بینیم.

ناصرالدین شاه در زمان خودش شرایط اجتماعی که فراهم کرده بود موجب پرورش بزرگانی مثل حاج ملاحادی سبزواری، میرزای جلوه، قمشه‌ای و خیلی‌های دیگر شد؛ افراد زیادی که مثال نمی‌زنم، چون عقاید مختلف است. حتی وقتی به زیارت مشهد رفت، در سبزواریستاد و به دیدن حاج ملاحادی رفت گفت که اجازه می‌دهید؟ شما ناهار می‌مانید؟ حاج ملاحادی قبول کرد، موقع ناهار بود. آمدند یک کاسه آبگوشت و دو تا تکه نان با هم خوردند. این تجلیل را از ملا کرد و نام خودش هم ماند.

و یا به آقای سلطان علیشاه پیغام داد من می‌خواهم به خدمتتان بیایم، تشریف داشته باشید ولی ایشان قبول نکردند، همان روز بلند شدند رفتند یعنی آنقدر بزرگان مملکت درک داشتند. ما از ناصرالدین شاه یا مظفرالدین شاه تجلیلی کردیم؟ فیلم برمی‌دارند و اینها را مسخره می‌کنند. مظفرالدین شاه را مثل دلچک نشان می‌دهند. حالا من نمی‌گویم آنها معصوم بودند، نه! خیلی از آن عیب‌هایی که می‌گویند را داشتند ولی حُسن‌هایشان چه؟ «سپهسالار» در همان دوران مظفرالدین شاه دو تا ساختمان ساخت: یکی مسجد سپهسالار، یکی همین ساختمان مجلس. (یکی دو نفر بودند چنین کردند) مرحوم حاج سید رضا فیروزآبادی، مرد خیری بود. البته از لحاظ علمی در حدّ بالا نبود ولی برای خودش شخصیتی داشت و وکیل مجلس بود. یک وقت در پشت تریبون توصیه‌ی اخلاقی به همه‌ی وکلای و کلامی کرد که مدرّس گفته بود آقای حاج سید رضا، سپهسالار دو تا ساختمان داشت، یکی این ساختمان مجلس که ما هستیم، یکی هم مسجد؛ حرف‌های شما جایش اینجا نیست، آنجاست و اشاره به مسجد کرده بود. این حالا راجع به سپهسالار.

ما مسجد سپهسالار می‌گفتیم، همه هم می‌گفتند. سال‌ها به

نام مسجد سپهسالار بود. در ساختن مسجد و نظایر اینها یا در موقوفه، کلاً در وقف کردن، همه‌ی آقایان علما گفته‌اند که شرط قربت لازم نیست یعنی لازم نیست قربه‌الی‌الله باشد. یکی برای اینکه نامش یا نام پدرش بماند وقف می‌کند، این درست است، غلط نیست. حالا آن آقای سپهسالار یا هر فرد دیگر، آمدیم و نیت خیر هم نداشت، می‌خواست اسمش بماند، خدمتی به این مردم کرده چنین ساختمانی ساخته (ظلم‌ها و آن چیزهایش به جای خود، ما از آنها تعریف نمی‌کنیم) اسم این موقوفه را عوض کردند!

اسم خلیج فارس را ما می‌گوییم. اگر نه، ما که خلیج فارس را با بیل ن‌کن‌دیم، گودال کنیم و بعدش پر کنیم، خلیج فارس بشود، از اوّل خلقت بوده. اسم خلیج فارس را عوض کردند، گفتند: خلیج عربی، خیلی داد و بیداد بلند شد، داد و بیداد هم بجا بود، به چه مناسبت اسمی که بشرهای اوّلیه گذاشتند را عوض کردید؟ ولی از طرف دیگر خودشان؛ در بیدخت ما بیمارستانی که حضرت صالح علی‌شاه ساختند و عکسشان که کلنگ اوّلیه را زدند موجود است و دبیرستانی که ما ورثه به نام ایشان ساختیم، گفتیم دبیرستان صالح، اسمش را عوض کردند. مرحوم مطهری یک آجر در آن مدرسه نگذاشت، برای اینکه وقتی شروع به ساخت آن

مدرسه کردند او به دنیا نیامده بود ولی اسمش را مدرسه ی مطهری گذاشتند. خدا رحمت کند مطهری مرد خوبی بود، مرد فهمیده ای بود اگر خودش زنده بود نمی گذاشت. هر چند خودش هم اگر زنده بود، ما هم زنده ایم ولی... به هر جهت اینها سقوط اخلاقی افراد مردم و یا سقوط اخلاقی جامعه است.

## در زمان مرگ، آیا حضور معنوی بزرگان را احساس می‌کنیم؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

از مرحوم ملا قاسم شورابی گنابادی تعریف می‌کردند و می‌گفتند: هم خودش و هم زنش از درویش‌های خیلی قدیمی بودند، این مرد چون خیلی تعریف زنش را می‌کردند و می‌گفتند درویش بزرگواری است، دلش می‌خواست ببیند چطور او درویش بزرگواری است، چه می‌بیند؟ بعد موقع فوت همسرش، گفته بود دیدم از بالا، از سقف، از نور آمدند؛ اوّل مثلاً حضرت سلطان‌علیشاه (که پیش ایشان مشرف شده بود) آمدند و رفتند، پشت سراو، قطب قبلی و باز قبلی تا پیغمبر، همه‌ی اینها را من دیدم که به عیادت او یا برای بردن او آمدند. بعد از آنکه آنها رفتند، زخم هم همراهشان رفت. می‌گفتند بعد از آن حالت شور نیمه‌جنونی به او دست داده بود و مدّت کوتاهی زنده بود و بعد رحلت کرد.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۸/۲۶ ه.ش.

## آیا کنجکاوی خوب است؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

یکی به لقمان حکیم که غلامی بود گفت، برو از قصابی بهترین عضو گوسفند را بخر که کباب کنیم و بخوریم. او رفت، وقتی آمد. گفت: دل و زبان را گرفتم. فردا گفت: برو بدترین عضو را بگیر، او رفت و برگشت باز هم زبان و دل خرید. به او گفت: تو که گفתי زبان و دل بهترین چیز است؟ گفت: بله زبان و دل اگر با هم باشد، بهترین عضو است و اگر از هم جدا باشد بدترین عضو است. حالا کنجکاوی هم همین است اگر با ایمان و اعتقاد باشد، بهترین چیز است اگر خلاف آن باشد بدترین چیز است.

---

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۶/۹/۱۳۸۷ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)



لطفاً در خصوص مقدّس بودن کعبه و مبالغه در پرستش خانمی خدا توضیحاتی بفرمایید.<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

می‌گویند محلّ فعلی کعبه همان محلّی بود که وقتی آدم و حوّا را خداوند به زمین فرستاد، در آنجا همدیگر را پیدا کردند. این محل از نظر بشر مکان مقدّسی بود یعنی خداوند آنجا را مقدّس کرده بود. محل‌ها همه یک جور است ولی آن بستگی به صاحب آن محل دارد که آن را به چه اختصاص داده باشد مثلاً در یک زمینی که می‌خرید ساختمان می‌کنید همه‌اش یک جور است ولی این شماست که یک اتاق را اتاق مهمانخانه می‌کنید، یک اتاق را اتاق نشیمن، یکجا را هال، یکجا را آشپزخانه، یکجا را دستشویی. بعد که شما این را برقرار کردید هر محلّی آن وضعیت خاصّ خودش را دارد مثلاً داخل اتاق آشپزی نمی‌کنید. آشپزی را در آشپزخانه انجام می‌دهید و امثال اینها. خداوند هم که تمام جهان را خلق کرده اینجا را به عبادت اختصاص داده و خاصّ عبادت خودش کرده است. این است که از نظر ما این محل مقدّس است. بعد به حضرت ابراهیم می‌گوید که مکان خانه را به ابراهیم نشان دادیم: **وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ،** محلّ خانه را به او نشان دادیم.

۱. برگرفته از شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم، تاریخ ۱۳۷۶/۳/۹ ه. ش.

وقتی می فرماید: **وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ،** به ابراهیم مکان بیت را نشان دادیم که به من شرک نورزید. ارتباط بین این دو چیست؟ ارتباط این دو عبارت از این است که تمام معبودهای دیگری که دارید دور بریزید. اگر می خواهید عبادت خدا را بکنید، بیایید اینجا. البته ما که همیشه آنجا نیستیم رو به آنجا می ایستیم و عبادت می کنیم.

مسأله ی دوّم این است که ما را از مبالغه در این کار هم باز بدارد یعنی وقتی ما می گوییم خانه ی خدا (همه جا خانه ی خداست) عرفاً اینجا را می گوییم خانه ی خدا. خانه ی گل را نپرستیم. پرستش مختصّ ذات خداست. در اینجا خداوند می گوید این خانه را نشان دادیم ولی متوجّه باشید در هیچ جا به من شرک نورزید. یکی از موارد شرک این است که ما برای خانه مستقلاً الوهیتی قائل بشویم و حال آنکه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**. بعد می فرماید: مکان خانه را به ابراهیم نشان دادیم و گفتیم که **طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ**، خانه ی مرا پاک کن برای همه ی اینهایی که طواف می کنند، اینهایی که قیام می کنند، اینجا برای نماز ایستاده اند، آنهایی که در رکوع و آنهایی که در سجود هستند را پاک نگهدار. این پاک بودن خانه، هم پاک بودن ظاهری است و هم پاک بودن معنوی؛ که پاک بودن معنوی را بعداً خراب کردند. آنجا را بتخانه کردند که بعد با آمدن پیغمبر ما، همه ی

بت‌ها را شکستند. بعد می‌فرماید: صدا بزن. البتّه در یک جای دیگر دارد که: طَهْرَبَيْتِ خَطَابَ به حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت اسماعیل خداوند می‌فرماید: این خانه را پاک کنید. این طبیعی است که وقتی فرزند حضرت ابراهیم که خودش هم پیغمبر بود مقامی داشت وقتی خداوند دستوری به حضرت ابراهیم می‌دهد در واقع حضرت ابراهیم کارفرماست فرزندش هم که کارمند و کارگرس است مسلماً کار می‌کند. بدون اینکه این عبارت باشد معلوم است که اسماعیل هست ولی در یک آیات دیگری تصریح دارد به اینکه خداوند به ابراهیم و اسماعیل به هر دو دستور داد که کارِ خانه را انجام بدهید.

اینکه می‌گویند: اگر نماز قبول بشود، تمام عبادات قبول می‌شود صحیح است؟ و آیا  
 درباره‌ی ذکر و یاد خدا هم مصداق دارد؟<sup>۱</sup>  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

حَقُّ نماز این است که وقتی به نماز ایستادی، بفهمی و بدانی که داری به سمت خداوند مهاجرت می‌کنی. **إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي**.<sup>۲</sup>  
 بدانی که در مقابل یک مقام عظیمی ایستاده‌ای و اگر عظمت او را درک کنی، خودت می‌فهمی بنده‌ی ذلیلی هستی. ذلیل نه به معنایی که ما در فارسی متداول کردیم، بلکه به معنای بنده‌ی خیلی کوچک؛ عبد ذلیلی که هم به الله علاقه‌مندی یعنی راغبی و هم از او می‌ترسی یعنی راهبی. به او امیدواری و از او نگرانی؛ در مقابل یک مقام بزرگی، متواضعی و متضرعی و این حَقُّ نماز است.

وقتی که در اذان و اقامه می‌گویند: **حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**، بعد از **حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**، ما می‌گوییم: **فَدَقَامَتِ الصَّلَاةَ**. برای اینکه وقتی در اذان گفتیم: **حَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**، شاید این توهم پیش بیاید که **خَيْرِ الْعَمَلِ** چیست؟ **خَيْرِ الْعَمَلِ**، نماز است یعنی بهترین اعمال انسان نماز است که پیامبر می‌فرماید: اگر نماز کسی قبول بشود، همه‌ی عباداتش، همه‌ی کوشش‌هایش قبول می‌شود. البته نه اینکه ما

۱. برگرفته از شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق)، شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۵/۱/۲۴ ه. ش.  
 ۲. سوره عنکبوت، آیه ۲۶.

بگوییم حالا که اینطوری است پس روزه‌ی من قبول نمی‌شود، چرا روزه بگیرم؟ نه! روزه قبول می‌شود، منتها خداوند آن را به کناری می‌اندازد؛ مثل یک چیز پژمرده و افسرده! ولی اگر نماز قبول بشود، تمام عبادات قبول می‌شود. جهتش هم این است که اگر کسی بتواند تمام این مدّت، این احساس را که گفتند حَقَّ الصَّلَاةِ داشته باشد یعنی احساس کند که در مقابل عظمت خداوند ایستاده و آن عظمت را وقتی درک کند، حقارت خودش، بندگی خودش را احساس می‌کند و اگر دارای چنین احساسی باشد، مسلماً این شخص دارای معنویت و روحانیتی است که همه‌ی عباداتش قبول می‌شود.

می‌فرمایند: الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ، نماز معراج مؤمن است. یکی از علائمی که می‌شود فهمید آیا نماز ما مورد قبول واقع شده یا نه، این است که بعد از خاتمه‌ی نماز احساس کنید حالا یک پله به سمت خدا بالا رفتید. در آن صورت این نماز در مسیر الهی بوده و اگر بالا نرفتید و به عکس احساس کردید که خوب شد از این چهار رکعت خلاص شدم، این ارزش نمازتان را کم می‌کند یا از بین می‌برد.

همچنین قرآن می‌فرماید: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ<sup>۱</sup>، نماز

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

انسان را از کارهای زشت باز می‌دارد. ببینید آیا نماز که می‌خوانید، بعد از نماز احساس این‌که فلان کار زشت، فلان غیبت، دروغ، تهمت را کنار گذاشته‌اید، دارید؟ اگر چنین احساسی می‌کنید، یک قدم بالا رفته‌اید. البته این معراج که فرمودند، مثل نردبان است. مثل معراج که سوره‌ی قرآن است. نردبان پله‌های زیادی دارد؛ من ممکن است یک پله بروم، دیگری دو پله بالا برود، سومی سه پله، همین که به سوی خدا می‌رویم هرچند یک پله برویم خداوند همین قدر هم قبول می‌کند. خداوند که نیازمند نیست؛ در واقع، قبول خداوند برای تشویق ماست.

البته در اوّلین دستور به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام، خداوند می‌فرماید: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي**<sup>۱</sup>، نماز را به خاطر یاد من بخوان. ظاهراً به نظر می‌رسد که قبل از این، موسی عَلَيْهِ السَّلَام نمازی می‌خواند (اینکه می‌خواند یا نمی‌خواند به ما ربطی ندارد. ما آن موسی را می‌شناسیم که پیغمبر خداست و از اوّل معصوم بوده) به هر جهت، برای اینکه یاد من بکنی، به یاد من باشی، نماز بخوان، **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي**. در آیه‌ی دیگری خطاب به پیغمبری که هم ما تابع همان پیغمبر هستیم و هم همه‌ی پیغمبران، می‌فرماید: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ**<sup>۲</sup>، ذکر خدا، یاد خدا از این هم بالاتر

۱. سوره طه، آیه ۱۴.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

است. تفاوتش این است که نماز و به اصطلاح صَلَاة، زمان محدودی دارد. دو، سه، چهار رکعت که وقتی انجام شد، دیگر نماز تمام شده است ولی ذکر الله و یاد خدا همیشه است؛ در خواب هم هست؛ در غیر نماز هم هست؛ در موقع غذا خوردن و در موقع راه رفتن هم هست.

## تفاوت تظاهر با تجاهر در روزه خواری چیست؟<sup>۱</sup>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در ماه رمضان عده‌ای هستند که از روزه معاف و بلکه از روزه ممنوع هستند، آنها هم نباید در ملاء عام، اعمالی که مخالف روزه است انجام دهند یعنی جلوه‌ی خارجی‌اش به نحوی باشد که به نظر آید روزه هستند. این مطلب را خیلی‌ها اشتباه می‌کنند، می‌گویند این تظاهر است. این تظاهر نیست، بلکه تجاهر به فسق را ممنوع کردند یعنی اگر هم کسی خطایی می‌کند یا به شکل خطا هست نباید علنی باشد، برای اینکه دیگران تشویق شوند. مثال خیلی ساده‌ای که می‌شود زد، امروز ما با این ترافیک که پشت چراغ قرمز ایستادیم، یک عده‌ای، یک تعداد زیادی ماشین ایستاده‌اند اگر قدری طول بکشد، صدای بوق‌ها بلند می‌شود که چراغ عوض بشود. یکی جسارت می‌کند یک قدم جلو می‌رود، آن یکی دیگر پهلوی این می‌آید، آن یک قدم جلو می‌رود. به این طریق اول کسی که شجاعت کرد (شجاعت نباید گفت، تهور و جسارت کرد) و رد شد، دیگران تشویق می‌شوند و رد می‌شوند. آن کسی که اول این کار را کرده گناه خودش به جای خود، گناه همه‌ی اینهای دیگری هم که تشویق شده‌اند به گردن اوست. این است که

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر سه‌شنبه، اول رمضان ۱۴۲۹ ه. ق. مطابق با ۱۳۸۷/۶/۱۲ ه. ش.



فرموده‌اند در ماه رمضان تجاهر به روزه‌خواری هم نباید کرد. بنابراین روزه هم از حسناتی است که خداوند خیلی بر آن ثواب گذاشته، یک وجود مستقلی دارد. خداوند از روزه هم می‌پرسد: این شخص با تو چه کرد؟ نه فقط آنهایی که به روزه توفیق پیدا کردند، بلکه آنهایی که توفیقش را هم نداشتند. می‌پرسند: با تو چه کردند؟ به این جهت فرموده‌اند که آن وجود مستقلی روزه الان با شماست اگر می‌توانید و می‌توانستید روزه بگیرید و خدای نکرده از راه تمرّد روزه نگرفتید بدانید این روزه پهلویتان است، وجود دارد. اگر در ملاءعام روزه شکنی کنید از او خجالت می‌کشید. این از جنبه‌ی معنوی‌اش است. این با تظاهر فرق دارد که کسی نیتش بد است ولی عمل ظاهری خود را طوری انجام می‌دهد که همه آن را خوب بدانند. به قول سعدی:

نیک باشی و بدت خواند خلق

به که بد باشی و نیکت خوانند<sup>۱</sup>

این «بد باشی و نیکت خوانند» تظاهر است یعنی بخواهی طوری رفتار بکنی که دیگران تو را خوب بدانند، این تظاهر است ولی تجاهر نسبت به امر الهی است یعنی امر الهی گفته است روزه بگیر، در مواردی که معاف هستی یا نباید روزه بگیری، من به تو

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، گلستان، ص ۵۵.

گفتم نگیر ولی همان وقت به تو گفتم ملاحظه‌ی آنهایی که روزه هستند را بکن، ملاحظه‌ی جامعه را بکن. برای اینکه باید جامعه‌ی اسلامی همه یکدست باشند؛ فرموده‌اند: *كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُوعٌ*<sup>۱</sup>، مؤمنین باید این طور باشند. بنابراین اگر کسی رخنه در این کار بکند، رخنه در این بنیان مرصوص بکند، ولو از هم جدا نکند و فقط شکافی بدهد، او گناهکار است.

این مطلب در واقع تفاوت بین تظاهر به ریاکاری و تجاهر به فسق در معنای این لغات است. بنابراین هر چه هم خداوند فرموده است باید انجام بدهیم. بعد اگر عقلمان رسید، حکمتش را درک می‌کنیم، اگر نه از خداوند بخواهیم: *خدايا اَرِنِي الاَشْيَاءَ كَمَا هِيَ*، همه‌ی احکام و اشیاء و... را آن طوری که هستند به من نشان بده. ان شاء الله ما به کسب رحمت الهی توفیق پیدا کنیم.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	تیمیت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	۱۹
	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	۲۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۱
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)	۲۲
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)	۲۳
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)	۲۴
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	۲۵
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)	۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)	۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)	۲۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)	۳۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)	۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۳
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
۲۰۰ تومان	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	۳۴
	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	۳۵
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)	۳۶
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)	۳۷
	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	۳۸

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	
<hr/>			
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	
<hr/>			
مجموعه دهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	
<hr/>			
مجموعه یازدهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	

مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)	
۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)	
۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	
۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	مجموعه شانزده: شامل ۱۰ تومن (جزوه)
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	مجموعه هفده: شامل ۱۰ تومن (جزوه)
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
مجموعه هجده:	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
مجموعه نوزده:	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴



مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوششم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادونهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
درباره‌ی بیعت و تشرّف		۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادویکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادودوم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوسوم)	۱۳۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوچهارم)	۱۳۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوپنجم)	۱۳۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوششم)	۱۳۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهفتم)	۱۳۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهشتم)	۱۳۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادونهم)	۱۳۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	-
	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)	۱۴۰
گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)	۱۴۱	
پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۱۴۲	
۵۰ تومان		
۵۰ تومان		
۵۰ تومان		